

دیوان فارسی سید عبدالدین نسیمی

ویراستاری، تصحیح و مقدمه
علی ملازاده (مهربان)

سرشناسه	: نسیمی، سیدعمادالدین، ۷۷۱ - ۸۲۰ ق.
شناسه افزوده	: ملازاده، علی، ۱۳۳۳ - ویراستار، مصحح
شابک	: ۳۰۰۰۰ ریال ۶-۲۲-۸۳۴۳-۹۷۸-۶۰۰
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۵۶۶۲۸۷
وضعیت فهرست نویسی: فیا	
عنوان و نام پدیدآور	: دیوان فارسی نسیمی / سیدعمادالدین نسیمی؛ ویراستاری، تصحیح و مقدمه علی ملازاده (مهربان).
مشخصات نشر	: تبریز: انتشارات آذر تورک، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	: ۴۰۸ ص.
عنوان قراردادی	: دیوان
موضوع	: شعر فارسی - قرن ۸ ق.
موضوع	: Persian poetry -- ۱۴th century
رده بندی دیویی	: ۱۸۱ / ۳۲
رده بندی شنگره	: PIR۵۶۴۱/۵۹ ۱۳۹۵



دیوان فارسی سید عماد الدین نسیمی

علی ملازاده (مهربان)

صفحه آرای / نوراله پورشریف

انتشارات آذر تورک (با همکاری انتشارات نباتی)

لوزیری / ۴۰۸ صفحه / چاپ اول ۱۳۹۶

قیمت ۳۰۰۰۰ ریال / تیراژ ۱۰۰۰ ج

شابک ۶-۲۲-۸۳۴۳-۹۷۸-۶۰۰

مرکز فروش: تبریز- مابین سه راه طالقانی و تربیت

مجتمع تجاری استاد شهریار زیرزمین - پلاک ۴۶ تلفن : ۳۵۵۴۷۵۱۰

عنوان

- ۱۵ آغاز سخن و مقدمه
- ۲۱ ترجیع بند
- ۳۲ تک بیت
- ۳۳ رباعیات

غزلیات

- ۴۵ یارب چه شد آن دلبر عیاره‌ی ما را
- ۴۶ صبح از افق بنمود رخ در گردش آور جامرا
- ۴۷ کشد چشم تو از گور به میخانه مرا می
- ۴۸ خدا را مصطفی را مریض را
- ۴۹ بهشت و حور بی وصلت - ام ای دل اهل معنی را
- ۵۱ در عالم توحید چه پستی و چه بلندی
- ۵۲ ای چون فلک از عشق تو سرگشته سر ما
- ۵۳ آنچه پیش است اگر جمله بدانید شما
- ۵۴ ساقیا آمد به جوش از شوق لعلت جان ما
- ۵۶ تا هوای طوبی قد تو دارد جان ما
- ۵۷ ای رخ جانفزای تو جام جم جهان نما
- ۵۹ ای رخت از روی حسن آینه‌ی گیتی نما
- ۶۰ ای روز و شب خیال رخت هم نشین ما
- ۶۱ ای ز سنبل بسته رویت سایبان بر آفتاب
- ۶۳ ای رموز لوح رویت عنده ام الکتاب

- ای سر زلفت که رویش کس نمی‌بیند بخواب ۶۴
- چون گشودم فال بخت از مصحف روی حیب ۶۶
- ای صفات تو عین موجودات ۶۷
- زهی جمال تو مستجمع جمیع صفات ۶۹
- ای کعبه‌ی جمال توام قبله‌ی صلات ۷۱
- اگر چه چشمه لعل تو دارد آب حیات ۷۲
- مرا در آتش غم عشقت آن زمان انداخت ۷۴
- هی منم - انی که عالم از کجاست ۷۶
- عشق تو گرفتار مر دانه که چه درد است ۷۷
- زلف تو شب قرار من در رخ مه عید است ۷۸
- سالک عشق تو هر دم به چه دیگر است ۷۹
- امشب از روی تو مجلس را منمائی دیگر است ۸۱
- من غم شادی ندارم با غم یارم خوش است ۸۲
- گفتمش زلف تو مأوائی خوش است ۸۳
- ای که از فکر تو پیوسته سرم در پیش است ۸۴
- گرچه چشم ترک مست فتنه و ابرو بلاست ۸۵
- مطلع انوار زلفت مسکن جان و دل است ۸۶
- سلطان غمت را دل پر درد مقام است ۸۸
- مرغ عرشیم و قاف خانه‌ی ماست ۸۹
- نقش هستی رقم صورت کاشانه‌ی ماست ۹۰
- آنکه بر لوح دلت خط الهی دانست ۹۱
- بخت ابد یار آن که با تو قرین است ۹۳
- عرش رحمن است رویت غلم الاسما گواست ۹۴

- ۹۶ ساقی سیمین بدن جام شراب آورده است ...
- ۹۸ چشم بیمار تو تا مست و خراب افتادست
- ۱۰۰ چشم تو فته‌ای است که عالم خراب اوست
- ۱۰۱ ای دل بلا بکش که دلت مبتلای اوست
- ۱۰۲ مطلع نور تجلی آفتاب روی اوست
- ۱۰۴ بیار باد صبا شمه‌ای ز طره دوست
- ۱۰۵ الله که این چه نور است آفتاب روی دوست ..
- ۱۰۶ ارحم غفوظست پیشانی و قرآن روی دوست ..
- ۱۰۷ غرقه در این رشته دل حال ما داند که چیست
- ۱۰۸ مشرک بی پایه کی احوال ما داند که چیست
- ۱۰۹ مسجد و میکده را که به و خانه یکیست
- ۱۱۰ خلاق دو عالم به جز از فضل خدا نیست
- ۱۱۱ جز وصل رخت چاره‌ی درد دل ما نیست
- ۱۱۳ جانانیا که صحبت جان بی تو هیچ نیست
- ۱۱۴ هر که با جام می لعل لبش همدم نیست
- ۱۱۵ خاک باد آن سر که در وی سر سودای تو نیست
- ۱۱۶ حیات زنده دلان جز به عشق بازی نیست
- ۱۱۷ خلاف خوی رضا یار ما گرفت و گذاشت
- ۱۱۸ آرزومندی و درد هجر یار از حد گذشت
- ۱۱۹ ای که بردی تو به خوبی گرو از حور و بهشت
- ۱۲۰ دل بی تو از نعیم دو عالم ملال یافت
- ۱۲۱ خون بریز از مژه ای دیده که دلدار برفت ..
- ۱۲۲ هر که را اندیشه زلف تو در دل جا گرفت ..
- ۱۲۳ ای سایه‌ی الهی ظل همای زلفت ...

- ای شمع فلک پرتوی از روی چو ماهت ۱۲۵
- ای نور رخت مطلع انوار هدایت ۱۲۶
- گر به می تشنه شود آن لب تاریک مزاج ۱۲۷
- سوره‌ی خط رخت راه تو را افتتاح ۱۲۸
- می‌روم با چشم حسرت از دیارت خیر باد ۱۲۹
- ز بند زلف تو جان مرا نجات مباد ۱۳۰
- تا از لب لعل تو به عالم خبر افتاد ۱۳۲
- تا رده رخسار چو ماه تو بر افتاد ۱۳۳
- کس بدین آئین - سن - از مادر گیتی نژاد ۱۳۴
- دست قدرت به مدار - خال مشکین تا نهاد ۱۳۵
- ماه نو چون دیدم از روی تو آمد به یاد ۱۳۶
- دلی دارم که در وی غم بگنجد ۱۳۷
- گل صدبرگ من سنبل بر اطراف سم دارد ۱۳۸
- شمع رویت صفت نور تجلی دارد ۱۴۰
- احوال درد ما بر درمان که می‌برد ۱۴۱
- کیست آن سرو که بر راه گذر می‌گذرد ۱۴۳
- دلدار ما به عهد و محبت وفا نکرد ۱۴۴
- در کوی خرابات مناجات توان کرد ۱۴۵
- از تو خوبی طمع مهر و وفا نتوان کرد ۱۴۶
- قاصدی کو تا به جان پیغام دلدار آورد ۱۴۷
- دل از عشق پیرویان دل من بر نمی‌گیرد ۱۴۹
- گر سعادت نظری بر من زار اندازد ۱۵۰
- دلم ز مهر تو آن دم چو صبح دم می‌زد ۱۵۱

- ۱۵۲ مشتاق گل از سرزنش خار نترسد
- ۱۵۳ ز تو چشم وفا داریم هیئات این کجا باشد
- ۱۵۴ اگر گویم که مهر و مه ز رخسارت حیا باشد
- ۱۵۵ مست شراب عشقش، بی باده مست باشد
- ۱۵۶ شب قدر بی قراران، سر زلف یار باشد
- ۱۵۷ مأوای غمت جز دل پردرد نباشد
- ۱۵۸ خوی تو تا از تو جفا دور نباشد
- ۱۵۹ در ستم تو دارم دستار و سر چه باشد
- ۱۶۰ چه نکه بود که ناگه ز غیب پیدا شد
- ۱۶۱ ندانم تا در سر این دل ریشم چه شیدا شد
- ۱۶۲ ای که رُخت به روشنی غایت آفتاب شد
- ۱۶۳ مهر رخسار تو داغ عشق بر دل من کشد
- ۱۶۴ سلطنت کی کند آن شاه که درویش نشد
- ۱۶۵ آن آفتاب دولت، بر چرخ ما بر آمد
- ۱۶۶ روح القدس از کوی خرابات بر آمد
- ۱۶۷ تا فضل خدا بر صفت ذات بر آمد
- ۱۶۸ بهار آمد بهار آمد بهار سبزپوش آمد
- ۱۶۹ گشودم در ازل مصحف رخ یارم به فال آمد
- ۱۷۰ چنین که چهره‌ی خوب تو دلبری داند
- ۱۷۱ دل زار از تو بیزاری تواند کرد نتواند
- ۱۷۲ عارفان از دو جهان صحبت جانان طلبند
- ۱۷۳ تقلید روان از ره توحید بعیدند
- ۱۷۴ آنان که به تقلید مجرد گرویدند
- ۱۷۵ عشاق هوای رخ زیبای تو دارند

- کیست که از ره کرم حاجت ما روا کند ۱۸۰
- تشبیه رویت آن که گل و یاسمن کند ۱۸۱
- یار ما صاحب حُسن است جفا چون نکند ۱۸۲
- چشمی که جز مطالعه‌ی روی او کند ۱۸۳
- دل فغان از جور خویان حاش لله کی کند ۱۸۴
- ماه بدر از روی خورشیدم حکایت می کند ۱۸۵
- عقل را سودای گیسوی تو مجنون می کند ۱۸۶
- صاحب نظران قیمت سودای تو دانند ۱۸۷
- عارفان ری تو نور یقین می خوانند ۱۸۸
- آنجا که وصف سررگ اندام ما کنند ۱۸۹
- عابدان حق سجود صفت دست کنند ۱۹۰
- سر چه باشد که فدای قدم یار کند ۱۹۲
- دردمندان تو اندیشه‌ی درمان بسند ۱۹۳
- حق بین نظری باید تا روی تو را بیند ۱۹۴
- قبله عشاق عارف صورت رحمن بود ۱۹۵
- باز آ که بی رویت شدم سیر از جهان و جان خود ۱۹۶
- نیستم یکدم ز عشقت ای صنم پروای خود ۱۹۷
- آفتاب روی یار از مطلع جان رخ نمود ۱۹۸
- مقام عشق مهرویان دلی پردرد می باید ۱۹۹
- مرا چون مست آن چشم می و ساغر نمی باید ۲۰۰
- بیا که بی تو مرا این جهان نمی باید ۲۰۱
- گر ماه من شبی چون تابان قمر بر آید ۲۰۲
- شبی که ماه من از طلعت جمال بر آید ۲۰۳
- به جان وصل تو می خواهم ولیکن بر نمی آید ۲۰۴

- آنکو نظر به روی تو کرد و خدا ندید ۲۰۵
- کشته‌ی عشق تو را گر خون بها خواهد رسید ۲۰۶
- جان به لب تا نرسید از تو به کامی نرسید ۲۰۷
- ساقی سیمین بر آمد باده می باید کشید ۲۰۸
- شرح غم دل ما با یار ما که گوید ۲۰۹
- روشن است این و راست می گوید ۲۱۰
- قمر از روی تو دارد خبری می گوید ۲۱۲
- ست جام لعل یارم وز دو چشمش در خمار ۲۱۳
- در خوابات سر وقت سحر ۲۱۴
- دوش باز آید بر آن طالع و ماهم دگر ۲۱۵
- ای با دلم عشق تو را بر لاله بازاری دگر ۲۱۶
- ای گل روی تو را، حسن و مائی دگر ۲۱۷
- رق منشورست رویش رِق نگر ۲۱۸
- اگر او نماید ید رخ چون مه مه خور خور ۲۱۹
- ای ز آفتاب رویت، روی جهان منور ۲۲۰
- در سینه‌ی من ناوک مژگان زده‌ای باز ۲۲۲
- بر سر کوی تو دارم سر سربازی باز ۲۲۳
- رشته‌ی پر تاب جان تا چند سوزانم چو شمع ۲۲۴
- زلف یارم را نه تنها دلبری کارست و بس ۲۲۵
- زمن که طایر قافم نشان عتقا پرس ۲۲۶
- ای صورت جمالت بر لوح جان منقش ۲۲۷
- باطن صافی ندارد صوفی پشمینه پوش ۲۲۸
- می کشد دل یک طرف خط تو کاکل یک طرف ۲۲۹
- صراحی می زند هر دم انالالحق ۲۳۰

- ۲۳۱ ای صبا هست رخ یار به غایت نازک
- ۲۳۲ تا شنیدم سخن از فضل خدا در کهنک
- ۲۳۳ دولت وصل تو تا یافته‌ام در کهنک
- ۲۳۴ ای از لب تو تُنگ شکر آمده به تُنگ
- ۲۳۵ این چه چشم است این چه ابرو این چه زلف است این چه خال
- ۲۳۶ در ضمیرم روز و شب نقش تو می‌بندد خیال
- ۲۳۷ خراش می‌رود دلبر به بستان وقت گل گل گل
- ۲۳۸ بر من جفا ز غمزه‌ی یارست والسلام
- ۲۳۹ لوح محفطست ریش زلف و خال و خط کلام
- ۲۴۱ صورت رحمان در روی نکو دانسته‌ام
- ۲۴۲ من به توفیق خدا به خا یافته‌ام
- ۲۴۳ تا منور شد به خورشید رخ نهام
- ۲۴۵ من گنج لامکانم در لامکان بکنج
- ۲۴۷ به بوی زلف مشکینت گرفتار صبا بودم
- ۲۴۸ در خمارم ساقیا جام جمی می‌بایدم
- ۲۴۹ قسم به مهر جمالت که جز تو شاه ندارم
- ۲۵۱ هر آن نقشی که می‌بینی نگارا ناقش آنم
- ۲۵۲ منم آن دو هفته ماهی که بر آسمان جانم
- ۲۵۴ پیش روی فضل حق جان را یقین قربان کنم
- ۲۵۵ شد ملول از خرقه‌ی ازرق دل من، چون کنم
- ۲۵۶ فضل اله یار شد، یار دگر چه می‌کنم
- ۲۵۸ چشم مستش به خواب می‌بینم
- ۲۵۹ شبی چون شمع می‌خواهم که پیش یار بنشینم

- ۲۶۱ ما حاصل از حیات رخ یار کرده ایم .
- ۲۶۲ علت غائی ز امر کن فکان ما بوده ایم .
- ۲۶۴ ما مرید پیر دیر و ساکن میخانه ایم .
- ۲۶۵ چشم ما بینا به حق شد ما به حق بینا شدیم .
- ۲۶۶ صلاح از ما معجزاهد که ما رندیم و قلاشیم .
- ۲۶۷ با آرزوی تو که ز گلزار فارغیم .
- ۲۶۸ ای که نگذشتی ز رویش بر صراط مستقیم .
- ۲۶۹ گوشت گنج حقیقت به حقیقت ما نایم .
- ۲۷۰ بر خدا که بود نهان در همه جهان .
- ۲۷۱ به کوی یارسی آید به چشم خون فشان رفتن .
- ۲۷۲ حدیث لعل تو توان بدین زبان گفتن .
- ۲۷۴ بیار باده که عید سرور ز می خوردن .
- ۲۷۵ طالب توحید را باید تمام برانگیزن .
- ۲۷۶ با تو کار من به سر گفتمی به سر حواله شدن .
- ۲۷۷ طالب یار اول او را یار می باید سدن .
- ۲۷۹ من ز عشق یار نتوانم به جان باز آمدن .
- ۲۸۰ ساقی نسیم وقت گل آمد شتاب کن .
- ۲۸۱ گر طالب بقائی اول فنا طلب کن .
- ۲۸۳ ای دل اگر پخته ی عشقی طمع خام مکن .
- ۲۸۵ قصد زلف یار داری در سر ای دل می مکن .
- ۲۸۶ با بخت سعد یارم چون هست یار با من .
- ۲۸۷ گل ز خجالت آب شد پیش رخ نگار من .
- ۲۸۸ گر شبی باز آید از در شمع جان افروز من .
- ۲۸۹ ای دهانت پسته ی خندان من .
- ۲۹۰ با چنین حسن آن صنم گر بی حجاب آید برون .
- ۲۹۱ گر شبی ماه من از ابر نقاب آید برون .

- آنکه ماه از شرم رویش از نقاب آید برون ۲۹۲
- روی خداست ای صنم روی تو رأی من بین ۲۹۳
- ماه اگر خوانم رخت را نیست مه تابان چنین ۲۹۴
- عشق اگر بازد کسی با روی دلداری چنین ۲۹۶
- آئینه‌ی دل پاک دار، ای طالب دیدار او ۲۹۸
- نگارابی سر زلفت پریشانم به جان تو ۲۹۹
- دل مردم به جان آمد ز چشم آن کمان‌برو ۳۰۱
- یو، ترک است از آن بگذر موحداش و یکتاشو ۳۰۳
- در عشق تو ای مه رو، عاشق چو منی کوکو ۳۰۵
- ای جان عاشق ز لب جانان نداشتو ۳۰۷
- با یارم اگر حالم خوار نداند به ۳۰۹
- باز آمد آن خورشید حال از رخ نقاب انداخته ۳۱۰
- ای خیال چشم مست خود ص با ریخته ۳۱۲
- مائیم دل ز عالم بر زلف یار بسته ۳۱۴
- ای بر گل عذارت ریحان تر نوشه ۳۱۵
- ای نو بت جمال تو در ملک جان زده ۳۲۲
- ای رخ ماه پیکرت شاهد بربری زده ۳۱۹
- ای ز میان دلبران زلف تو بر سر آمده ۳۲۰
- دلیل ما شد آن ساقی بدارالعیش میخانه ۳۲۱
- تا بر اطراف چمن مشک ختن ریخته‌ای ۳۲۲
- ای ماه من چرا ستم از سر گرفته‌ای ۳۲۳
- بر گل از عنبر تر نقطه‌ی سودا زده‌ای ۳۲۴
- بر گرد مه ز مشک خطی بر کشیده‌ای ۳۲۶
- گر شبی دولت به دستم زلف یار انداختی ۳۲۷
- یارب ای سرو من امشب در کنار کیستی ۳۲۹
- ای ز قیام قامت هر طرفی قیامت ۳۳۰
- ای باغ جنت از گل روی تو آیتی ۳۳۱

- ۳۳۲ گر کنی قبله‌ی جان روی نگاری باری
 ۳۳۳ منه بر مهر خوبان دل، نصیب از عقل اگر داری
 ۳۳۵ گمان مبر که به صد جور و صد دل آزاری
 ۳۳۶ ای بر دل پردرد هر دم ز تو آزاری
 ۳۳۸ وصال عمر جاوید است و حسن و سعد و فیروزی
 ۳۳۹ دم حق دمید در ما مدم فضل لایزالی
 ۳۴۱ عاشقانت گر چه بسیارند ما زانها یکی
 ۳۴۲ فضل حق می‌دهم هر دم از این می‌جامی
 ۳۴۳ گوهر در ای وحدت آدم است ای آدمی
 ۳۴۵ بیاران ساقی مهوش می‌گلرنگ روحانی
 ۳۴۶ بیا ای احسن صورت بیا ای اکمل معنی
 ۳۴۸ زلف را بر هر دو لب جای کنی
 ۳۵۰ اگر میرم ز نار نازنین
 ۳۵۱ از می‌عشقش کنون مسمم نه‌میرم
 ۳۵۲ ببرد آرام و صبر از من پری رخت دلاری
 ۳۵۳ لقد فنیث عن الغیر لا وجود سواي
 قصیده
 ۳۵۷ بذات پاک خدای کریم بی‌همتا
 ۳۶۴ آن روضه مقدس و آن لبعه صفا
 ۳۶۸ مشعل خورشید کز نورش جهان را زیور است
 ۳۷۵ ز اهل مدرسه و خانقاه و جمله دیار
 ۳۸۱ تکیه کن بر فضل حق ای دل ز هجران غم مخور
 ۳۹۲ ای ز رخسارت الی الرحمن علی العرش السیل
 ۳۹۴ من آن گنجم که در باطن هزاران گنج زر دارم
 ۳۹۶ شق شد سماوات دخان از وجه خوب دلبران
 ۳۹۸ گر طالب بقائی اول فنا طلب کن
 ۴۰۰ بیا ای گنج بی‌پایان چو خود ما را توانگر کن
 ۴۰۲ ز سودای سر زلفت سرم‌دنگ است و سودائی

قطعات

۴۰۵ یارب به حق ذات و بی نیازیت .

مثنوی

۴۰۷ مائیم دم مسیح و مریم

۴۰۸ بده ساقی شراب لایزالی

۴۰۸ منابع

www.ketab.ir

آغاز سخن و مقدمه

سید عمادالدین نسیمی از شعرای برجسته ادبیات زبان‌های ترکی و فارسی و عربی است. او به سال ۷۴۸ هـ ش در شهر شماخی خطه آذربایجان دیده به جهان گشود و پس از عمری کوتاه ولی پر بار و پرفراز و نشیب به سال ۷۹۶ هـ ش در شهر حلب به طرز فجیعی به قتل رسید و در همان شهر مدفون گردید که مزارش هم اکنون زیارتگاه ادبا و عرفاست.

او دارای سه دیوان اشعار به زبان‌های ترکی و فارسی و عربی است که دیوانهای ترکی، فارسی موجود، لیکن از دیوان عربی آثاری به جا نمانده است.

زندگی نسیمی با روایت تاریخی و پر آشوب قرن ۱۴ میلادی مقارن بوده و لشکرکشی‌ها، امپراتور و جانشینان وی در کشورهای خاورزمین برای ایجاد امپراتوری عظیم و بزرگوار، کشتار مداوم مردم و در بدری آنان روح بلند شاعر را می‌آزرد. او با تقدیس انسان می‌خواست از قتل و شکنجه بشر جلوگیری کند. اندیشه وسیع نسیمی را به سه زدن در لابلای افکار خرافاتی و پیچ و خم طریقه‌ها و سنت‌ها و شیوه‌ها خرافاتی و به مقصد و هدف غائی و نهائی رسیده بود. او انسان را به عنوان برترین مخلوقات و خلیفه‌الله تقدیس و مقدم می‌شمرد.

نسیمی از مریدان و شاگردان سرشناس سید فضل‌الله نایبی تبریزی بود. نسیمی به سال ۷۱۹ هـ ش در تبریز متولد گردید او زندگی خود را با پرهیزگاری سپری کرده و به سید فضل‌الله حلال‌خور معروف بود گویند در سراسر عمر خود لقمه‌ای از مال مردم نخورد و چیزی از کسی نگرفت، با حرمة‌ی کلاه-دوزی امرار معاش می‌کرد و بنیان‌گذار حروفیه بود، نسیمی و مریدانش به حروف که بشر به آن علم و معرفت می‌آموزد و در قرآن نیز به حروف و نگارنده‌اش سوگند یاد می‌شود به دیده‌ی احترام می‌نگریستند.

حکام ظلم و جور، افکار نسیمی را تاب نیاوردند و امیر تیمور حکم قتلش را صادر کرد، به سال ۷۷۳ هـ ش در قلعه النجق نزدیکی نخجوان به وسیله‌ی میران‌شاه فرزند تیمور دستها و پاها‌ی او را به فتراک چهار اسب بستند و در

چهار جهت تاختند و او را زنده زنده به چهار تکه تقسیم و به قتل رسانیدند یا به روایتی سر از بدنش جدا کردند و بدنش را به اسب بستند و در شهرها گردانیدند.

پس از قتل سید فضل‌اله نسیمی تبریزی پیروانش راه و اندیشه‌ی او را پی گرفتند که از شاخص‌ترین پیروان او، سید علی نسیمی می‌باشد که با کنیه عمادالدین مشهور و معروف گردیده است

نسیمی نیز انسان را می‌ستود و حروف را گرامی می‌داشت.

حکما، معاصر نسیمی دانسته و مغرضانه یا از روی بلاهت و نادانی او را به کفر و الحاد محکوم می‌کردند، افکار مرقی و جهالت‌ستیز و خرافه‌کوب او به مذاق حاکمان خرسایید بود و سخنان بیدارگر نسیمی پایه‌های تخت ستم و زورگوئی آنان را می‌ریختند که بر اساس حکم آنان و قضات جیره‌خواری که دین و عقبی به در و تمام نزاری فروخته و به امیال آنان لباس شریعت و دین می‌پوشانیدند، فرمان قتل نسیمی نیز صادر گردیده بود، نسیمی دیار به دیار می‌گشت اشعارش ورد زبان مردم و مریدانش بود روزی در شهر حلب بود که جار زدند "نسیمی را گرفته اند و اعدام می‌کنند".

نسیمی نیز همراه مردم به محل اعدام آمد و دید جوانی شعر نسیمی می‌خواند و خود را سراینده شعر سید عمادالدین نسیمی معرفی می‌کند و به گفته اش اصرار می‌ورزد، نسیمی وارد معرکه می‌شود و خود را مدعی می‌کند. قاضی شرع او را می‌شناسد و جوان فداکار آزاد و نسیمی به چوبه اعدام بسته میشود. قاضی شرع گفته بود که نسیمی چنان کافری است که اگر خون از به او از اعضای کسی برخوردار نماید، آن عضو با شستن پاک نمی‌شود و باید قطع گردد. مجریان اعدام شروع به کندن پوست نسیمی می‌کنند که اتفاقاً قطره‌ای از خونس به انگشت قاضی برمی‌خورد، او انگشتش را به پشتش برده و با ردایش پاک می‌کند لیکن مردم به فتوایش اشاره می‌کنند و او حاشامی کند که نسیمی در آن حال فی البداهه شعر معروف زیر را می‌گوید.

زاهدین بیر بارماقین کسسن دؤنر حقدن کئچر

گور بو مسکین عاشیقی سرپا سویالار آغلاماز
یعنی: اگر یک انگشت زاهد را ببرند از دین برمی گردد
ولی عاشق مسکین را ببین که سر تا پا پوست می کنند و زاری نمی کند
او در مقابل خرده گیری مدعیان به افسردگی و زرد شدن جمالش که در اثر
خونریزی اتفاق می افتد رباعی زیر را می سراید

آنکه که اجل موکل مرد شود

آهش چو دم سحر گهی سرد شود

خوابید که پر دل تر از آن چیزی نیست

روقت فرو شدن رخس زرد شود

نقل است که هم سید نسیمی (دختر سید فضل اله نسیمی تبریزی) نیز سالها بعد به
همراه جمعی از میان و یاران دستگیر و به قتل رسیدند و جسدشان را
سوزانیدند او نیز به هنگام شجاعانه با قضیه برخورد نموده و این شعر را
می سراید که بسیار معروف است

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند

روبه صفتان زشت خو را نکشند

گر عاشق صادقی ز کشتن مهراس

مردار بود هر آنکه او را نکشند

نسیمی جمال حق را در زیبایی ها می بیند و زیباشناسی خود را چنین اظهار
می دارد که:

نسیمی در رخ خویان جمال الله می بیند

بیا بشنو ز گفتارش بیان سر سبحانی

او از پیروان شایسته عطار نیشابوری، نظامی گنجوی و مولانا جلال الدین بود،

سبک شعر نظامی ایده آل او بود.

تا نشد چشم نسیمی در غمت لؤلؤبار

گوهر نظم سرشکش به نظامی نرسید

نسیمی حدود ۲۰ سال از اواخر عمر حافظ شیرازی را معاصر بوده است و در بعضی اشعار از غزلیات حافظ الهام گرفته و استقبال کرده است.
حافظ:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور
کلبه‌ی احزان شود روزی گلستان غم مخور
نسیمی:

تکیه کن بر فضل حق ای دل ز هجران غم مخور
و ملر آید شوی زو خرم ای جان غم مخور
در اشعار نسیمی توحید و عرفان و حکمت موج می‌زند.
او در قصیده معروف بحر الاسرار همچون دیگر اشعار خود، راز و رمز آفرینش،
اخلاق و فلسفه و حکمت و عرفان را درهم آمیخته و درج گرانقدری مملو از
انواع و اقسام جواهرات دلالی را عرضه می‌دارد.
در تلخی و شیرینی زندگی ملاحظه فرماید
ملک عالم سربه‌سر چون خانه زنبور
گاه در وی شهد شیرین گاه زهر نشتر است
در ناپایداری مقام دنیوی:

پا به حرمت نه به روی خاک اگر داری خیر
که این غبار تیره فرق خسروان کشور است

در رجحان معرفت حق بر جامه‌ی حریر و زیب و زیور:

آدمی را معرفت باید نه جامه از حریر
در صدف بنگر که او را سینه پر از گوهر است

در اطاعت پروردگار:

مهر زر از سینه بیرون کن که صندوق لحد

جای ذکر و طاعت است آنجا نه مأوای زر است

در پیچیدگی کار طبیعت و آفرینش:

صد هزاران نخل از یک نهر می نوشند آب

میوه هر یک که می بینی به رنگ دیگر است

در مذمت طمع و حرص و آز:

هر که را شد طایر همت خلاص از دام حرص

هفت پرخش همجو مرغ سدره زیر شهپر است

در ازلی و ابدی بودن ذات خداوندی:

ذات حق اول یکی بود است و آخر هم یکیست

روح تو نور خدا و عقل تو پید سر است

در خودشناسی که مقدمه خداشناسی است:

خودشناسی حق شناسی شد بقول مصطفی (ص)

در شناسائی نفست من عرف چون رهبر است

و نهایتاً در اجتناب از عیب جوئی:

چشم از عیب مردمان بردار و عیب خود نگر

هر که عیب خویش بیند از همه بینا تر است

نسیمی به خوبی به علت آفرینش کاینات به ویژه انسان آگاهی داشت و با ایمان به معبود و یقین به ذات باری تعالی زندگی دنیوی را گذرا و دنیا را محل گذر می دانست و از این رو نه به لذات زندگی توجهی داشت و به عذاب آن، حتی مرگ را نیز با آن همه فجایع و سختی که در حقش روا داشتند با خوشرویی پذیرفت و

خم به ابرو نیاورد، او در آفرینش، نور خدا و حق می بیند و به نجات بشر از شر دیو
نفس و جهالت و خرافات و سلطه ستمگران رجاء واثق دارد.

چون گشودم فال بخت از مصحف روی حبیب
آیت «نصر من الله» آمد و «فتح قریب»

خلاصه اینکه مصراع به مصراع و بیت به بیت اشعار نسیمی از عرفان و معرفت
حق لبریز است و الحق که او علاوه بر احاطه به ادبیات غنی زبانهای موصوف،
در این و یقین نیز به مراتب متعالی دست یافته بود و سرانجام جان خاکی بر
روحش نهاد و روحش در ملکوت اعلی مکان گرفت و علم و ادبش در زمانها
جاری گردد.

این کتاب بر اساس ایران فارسی نسیمی که زنده یاد پرفسور حمید محمد زاده
تدوین نموده و در سال ۱۳۵۱ شمسی (۱۹۷۲ م) به وسیله آذر نشر باکو منتشر
گردیده، گردآوری شد و با شرح و تدریج در بخش منابع مطابقت داده شده و تمام
اشعار فارسی موجود جمع آوری و در یک نسخه حاضر که می توان گفت کاملترین
نسخه آن می باشد، به علاقه مندان شعر و ادب تقدیم می گردد.

پائیز ۱۳۹۲

علی ملازاده